



## چرایی چرخش استراتژیک به شرق در سیاست خارجی افغانستان<sup>۱</sup>

«مطالعه موردی حزب دموکراتیک خلق»

جمعه‌خان محمدی<sup>۲</sup>

چکیده

افغانستان در طول دوران «بازی بزرگ» و «جنگ سرد»، یکی از نقاط حساس جغرافیای جهان بوده که هر نوع تغییری در آن موجب به‌هم‌خوردن نظم جهانی می‌شده. علت شکل‌گیری و تداوم بحران چهار دهه اخیر افغانستان، چرخش ناگهانی در سیاست خارجی افغانستان در دوران حزب دموکراتیک خلق در دهه ۱۳۵۰ بود که نگاه سنتی به غرب جایش را نگاه به شرق و دوستی با شوروی داد. سؤالات زیادی برای محققین مطرح است که چرا، چگونه، عواقب آن چه خواهد شد و با چه امکان‌سنجی این چرخش رخ داد؟ گرچه چرخش از دوران حکومت داود شروع و در دوران حزب دموکراتیک شدایدتر و این حزب تبدیل به مجری پلان‌های شوروی در منطقه و افغانستان شد؛ اما پیامد آن به‌هم‌خوردن نظم جهانی، فروپاشی ابرقدرت شرق، تک‌قطبی شدن جهان و پیدایش تروریسم بین‌المللی در کشورهای اسلامی بوده است. این حزب در ویرانی و برپادی افغانستان در آینده تاریخ بیش‌تر مورد قضاوت قرار خواهد گرفت.

واژگان کلیدی: چرخش استراتژیک، حزب دموکراتیک خلق، سیاست خارجی، شوروی

سابق، ایدئولوژی کمونیستی.

۱. در تحلیل و ارزیابی این مقاله تلاش شده از منابع دست اول مربوط به رهبران فکری و عملی حزب دموکراتیک خلق استفاده گردد. به‌نظم آقایان: سلطانعلی کشتمند، جنرال عبدالقادر، دستگیر پنجشیری و تعدادی دیگر از اعضای حزب، مهم‌ترین افرادی‌اند که دیدگاه‌های حزب را به خوبی انعکاس داده‌اند و سخنان آن‌ها بیانگر دیدگاه حزب خواهد بود.

۲. استاد دانشگاه و پژوهشگر (jomae.khan.mohammadi@gmail.com).

## مقدمه

در نیمه دوم قرن بیستم، کشورهای دنیا به دو قطب متضاد شرق (اتحاد جماهیر شوروی سابق و امارش) و غرب (آمریکا و متحدانش) تقسیم می‌شد و دو بلوک، تعیین‌کننده نظم جهانی بودند. حرکت از یک بلوک به بلوک دیگر کار آسانی نبود که هر کشور هر وقت بخواهد، انجام دهد.<sup>۱</sup> در چنین شرایطی، حزب دموکراتیک خلق افغانستان، بعد از این که سردار داود خان حکومت را با کودتا به دست گرفت، افغانستان را در عرصه سیاست خارجی به صورت ناگهانی وارد بلوک شرق نمود. این حزب، بدون توجه به بافت اجتماعی جامعه افغانستان، حوزه‌های تمدنی حاکم بر روابط بین‌المللی، نظام حاکم بر قطب‌بندی‌های بین‌المللی و پیامدهای آن، دست به چنین تغییر استراتژیک زد. حزب در داخل کشور نظام سیاسی را سرنگون کرد که با حمایت قطب غربی<sup>۲</sup> پا گرفته بود و نظام اجتماعی جامعه نیز خودش را با نظام سیاسی تطبیق داده بود.

برای محققین سؤالات زیادی مطرح است؛ از جمله این که چرا حزب دموکراتیک خلق افغانستان دست به تغییر استراتژیک در سیاست خارجی و انتخاب شوروی سابق به عنوان متحد استراتژیک خود زد؟ در نتیجه، منافع مشترک و متضاد شوروی‌ها و حزب دموکراتیک در چه چیزهایی قرار داشتند؟ یا این که آیا شوروی‌ها و حزب دموکراتیک خلق افغانستان از پیامدهای چنین تغییر استراتژیک درک درست داشتند؟ آیا می‌دانستند که افغانستان محل تلاقی و برخورد قدرت‌های جهان و سه حوزه تمدنی مهم خواهد شد؟ گرچه در آن زمان برای حزب دموکراتیک خلق و هم‌چنین برای شوروی‌ها تغییر مذکور امر خیلی ساده‌ای پنداشته شد؛ اما برای مردم افغانستان و جامعه جهانی به یک فاجعه وحشتناک تبدیل شد. آنان نیم‌قرن افغانستان را وارد بحران جهانی کردند که بسیاری از کشورهای منطقه و جهان را درگیر ساخت و معلوم نیست که چه وقت خاتمه یابد؟ در نتیجه این بحران، تمامی ساختارهای اساسی افغانستان - اعم از سیستم‌های حمل و نقل، زیربنای خدماتی، زراعت، مالداری، صنعت ابتدایی کشور، جمعیت و نظام سیاسی و معارف افغانستان - ویران شد. برای اولین بار در دو قرن اخیر، حکومت در

۱. با این توضیح که چرخش استراتژیک در روابط بین‌الملل دو نوع است: یکی چرخش نرم و دیگری چرخش سخت. اولی امکان‌پذیر است؛ اما دومی امکان‌پذیر نیست. وضعیت افغانستان به گونه‌ای بود که این چرخش امکان‌پذیر نبود و انجامش آشوب جهانی را به دنبال داشت که در مورد افغانستان نیز چنین شد.

۲. از آن‌جا که محمدنادر، پدر محمدظاهر، با کمک انگلیسی‌ها توانست قدرت را از حبیب‌الله کلکانی در سال ۱۳۰۸ هـ.ش تصاحب کند - زیرا انگلیسی‌ها در آن زمان قدرت مطلقه در شبه‌قاره هند و جنوب غرب آسیا بودند - افغانستان در قلمرو نفوذ آنان قرار داشت (ر. سعادت، ۱۳۹۶: ۲۲۴).



افغانستان (در سال ۱۳۷۱) فروپاشید. آیا آنان قیام‌های مسلحانه مردم افغانستان را پیش‌بینی می‌کردند که روزی پیامدش به فروپاشی امپراتوری شوروی، سربرآوردن کشورهای جدید در آسیای میانه و اروپای شرقی، نابودی جهان دوقطبی، شکل‌گیری نظم نوین تک‌قطبی و فروپاشی نظام‌های سیاسی در کشورهای اسلامی منجر خواهد شد؟ بعداً افغان‌ها و حتی حزب دموکراتیک خلق فهمیدند که با این چرخش در سیاست خارجی افغانستان چه اقدام نابخرانه‌ای را انجام دادند که افغانستان را به محل تلاقی و برخورد تمدن‌ها و نقطه ثقل جنگ سرد بین دو ابرقدرت شرق و غرب، در قرن بیستم، بدل کرد و این بحران تا کنون نیز در قرن بیست و یک ادامه دارد. خوب است که به این چرخش استراتژیک حزب دموکراتیک خلق در سیاست خارجی افغانستان بپردازیم. اما فهمیدن این قضیه خیلی دیر شده بود. در شرایط فعلی نیز تعدادی از گروه‌ها به دنبال باز کردن پای شوروی‌ها در قضایای افغانستان‌اند؛ آنان باید بدانند که دوباره تاریخ را تکرار نکنند. در این تحقیق، قصد دارم زوایای تاریک تاریخ سیاست خارجی افغانستان و شوروی سابق را با مطالعه موردی عصر حزب دموکراتیک خلق مورد بحث قرار دهم تا پست‌های ذهن کنشگران سیاسی حزب دموکراتیک خلق و همچنین صدر هیأت‌رئیس‌ه حزب کمونیست شوروی عیان شود.

## ۱. نگاه داود به شرق

### بنیاد اندیشه

تاریخ روابط افغانستان و شوروی سابق به سال‌های پیش از جنگ جهانی اول برمی‌گردد. پیش از قرن بیستم، نگاه سیاست‌مداران افغانستان عمدتاً معطوف به «آگرا» و «دهلی» بود و با توجه به فجایعی که روس‌ها در آسیای میانه علیه مسلمانان انجام داده بودند، نگاهی منفی به آن‌ها داشتند. در دوران امان‌الله خان بحث استقلال سیاسی، نگاه حکومت افغانستان را بیشتر به طرف شوروی سابق جلب کرد. شوروی‌ها جزء اولین کشورهایی بودند که استقلال افغانستان را به رسمیت شناختند و روابط دو کشور بهتر شد. بعد از امان‌الله دیگر نگاه به شرق مدتی فراموش شد؛ زیرا نادر خان با کمک انگلیسی‌ها در کابل مستقر گردیده بود و نگاه به جنوب (انگلستان که هند را تحت استعمار خود داشت) جایگاه مهم در سیاست خارجی افغانستان پیدا کرده بود. افغانستان در جنگ جهانی اول و دوم با شعار بی‌طرفی روز به روز منزوی‌تر و عقب‌مانده‌تر می‌شد. انگلیسی‌ها بعد از جنگ جهانی دوم (۱۹۴۷) استقلال هند و پاکستان را به رسمیت



شناخت. افغانستان متوجه شد که دیگر با انگلیسی‌ها همسایه نیست و واقعیت دیگری به نام پاکستان در سرزمین‌هایی که او ادعای مالکیت آن‌ها را دارد، زاده شده است. حکومت کابل در دوران صدارت محمداود (۱۹۶۳-۱۹۵۳) ادعای ارضی خود را بالای سرزمین‌های آن طرف خط دیورند مطرح کرد و سیاست‌های باز اقتصادی و توسعه را نیز مد نظر قرار داد که در این شرایط، نیاز مبرم به پشتوانه سیاسی و تمویل‌کننده اقتصادی خارجی داشت.

حکومت افغانستان ابتدا به سراغ آمریکایی‌ها رفت. آمریکایی‌ها مدت‌ها دولت‌مردان افغانستان را سرگردان دواندند و شرایط زیادی برای اعطای کمک‌های‌شان مطرح کردند. افغان‌ها احساس کردند که آمریکایی‌ها دست ردّ به سینه آنان زده است؛ به‌خصوص که پیش از این‌ها پاکستانی‌ها در شرق کشور روابط‌شان را با آمریکایی‌ها مستحکم کرده و ایرانی‌ها در غرب افغانستان منافع آمریکا را در منطقه تضمین می‌کردند؛ لذا آمریکا به افغانستان ضرورتی نداشت (سجادی، ۱۳۹۷: ۱۸۱)؛ بنابراین، حکومت افغانستان سیاست نگاه به شرق را در دستور کار خود قرار داد. داود خان با اتحاد با حزب دموکراتیک خلق طرفدار شوروی (سجادی، ۱۳۹۹: ۱۹۰)، در افغانستان علیه محمداظهر شاه کودتای سفید انجام داد؛ دروازه‌های کشور را به روی شوروی‌ها باز نموده و پروژه‌های اقتصادی و توسعه‌ای خود را عمدتاً با کمک منابع شوروی سابق اجرا کرد. این سیاست در شیب بالارونده تا اواخر دوران داود دوام یافت و داود شیب نگاه به شرق را تندتر ساخت تا این‌که نوبت به حاکمیت حزب دموکراتیک خلق افغانستان رسید. آنچه که قبل از آن در لفافه‌های دیپلماتیکی بیان می‌شد، در دوران حزب دموکراتیک خلق عریان‌تر و علنی‌تر بیان شد و دیگر سیاست نگاه به شرق به محور اصلی سیاست خارجی افغانستان بدل شده بود (سجادی، ۱۳۹۷: ۱۸۱-۱۸۵).

داود نتوانست بالانس را در داخل کشور بین نیروهای طرفدار شوروی و نیروهای ملی و مذهبی و در سطح بین‌الملل بین علایق عدم انسلاک افغانستان و دوری از تنش‌های دو بلوک شرق و غرب و حفظ موازنه بین کشورهای اسلامی طرفدار غرب و بلوک شرق برقرار کند (شرق، ۱۳۷۰: ۳۵۵). فشار شوروی‌ها برای دوری از کشورهای دیگر نیز نتیجه نداد. شوروی‌ها داود را از سر راه برداشتند؛ هم داود و هم نظام سیاسی و در کل افغانستان نابود گردید. داود هم در انتخاب متحد سیاسی خود در داخل کشور اشتباه کرد و هم در انتخاب سیاست خارجی خود. داود گرچه به پیشرفت‌های اقتصادی دلخوش کرده بود؛ اما بعداً دیده شد که پیشرفت‌های



اقتصادی او نیز بعد از یک دهه نابود گردید و افغانستان یکبارہ در کام شوروی فرو رفت.

## ۲. نگاه حزب دموکراتیک خلق به شرق

داود اولین قدم نزدیکی به شوروی‌ها را در سیاست خارجی خود برداشت و راه را برای حزب دموکراتیک هموار ساخت. دومین قدم مهم در انتخاب شوروی به‌عنوان متحد استراتژیک افغانستان را حزب دموکراتیک خلق برداشت؛ با این تفاوت که داود به دنبال کمک‌های اقتصادی برای توسعه کشور بود و استقلال سیاسی و فرهنگی و کلیت کشور را نمی‌خواست فدا کند؛ اما حزب دموکراتیک خلق گام را از آن فراتر گذاشت. این حزب با شوروی‌ها از نظر ایدئولوژیکی، امنیتی، اقتصادی و موضع‌گیری‌های بین‌المللی کاملاً متحد شد؛ حتی بعداً از شوروی‌ها درخواست دخالت نظامی نیز نمود و افغانستان را در عمل به یکی از اقمار شوروی سابق بدل کرد.

حزب دموکراتیک خلق افغانستان از ابتدای تأسیس (سال ۱۳۴۶) به عقب‌ماندگی تاریخی افغانستان باور داشت و عامل آن را نظام شاهنشاهی مبتنی بر فئودالیزم اقتصادی-اجتماعی و حمایت‌های استعماری انگلیس می‌دانست. این حزب راه‌حل معضل اول را در سقوط نظام شاهی، انتخاب ایدئولوژی مارکسیستی و راه‌حل معضل دوم را در ارتباطات استراتژیک با شوروی‌ها جست‌وجو می‌کرد (قادر، ۱۳۹۶: ۶۸). این حزب در حقیقت، درمان دردهای داخلی را نیز در خارج از کشور جست‌وجو می‌کرد.

### بنیاد اندیشه

در دوران حاکمیت حزب دموکراتیک خلق افغانستان (۷۱-۱۳۵۷) تئوری نگاه به شرق، نقطه کانونی و مرکزی سیاست خارجی افغانستان را تشکیل می‌داد. این حزب، سیاست خارجی چندجانبه‌گرایانه را در برقراری روابط حسنه با کشورهای همسایه، کشورهای اسلامی و کشورهای بلوک غرب کنار گذاشت و همگام با بنگاه‌های تبلیغاتی شوروی سابق، تبلیغات زهراگینی را نیز علیه دولت‌های اسلامی و غربی و همچنین گروه‌های مرتبط با آن‌ها در داخل افغانستان به راه انداخت و هرگونه راه‌های ارتباطی و روابط سازنده دیپلماتیک را با آن‌ها بست. شاید دلیلش این باشد که حزب دموکراتیک خلق حتی پیش از این‌که به قدرت برسد، دوست سیاسی خارجی خودش را انتخاب کرده بود. آنان شوروی‌ها را به‌عنوان متحد استراتژیک خود می‌دانستند. اکنون خوب است که مراحل پراکنش استراتژیک حزب دموکراتیک خلق را به طرف شوروی‌ها به دقت مطالعه کنیم.





## ۲-۱. مرحله اول: پذیرش ایدئولوژی مارکسیستی و لنینستی

اولین گام حزب دموکراتیک خلق افغانستان در نزدیک شدن به شوروی سابق، پذیرش ایدئولوژی مارکسیستی و لنینستی بود. این را باید از نظر دور نداریم که جوانان افغانستان هیچ نوع آشنایی با اندیشه‌های کمونیستی نداشتند. شوروی‌ها به‌طور مستقیم و یا با کمک عوامل خودشان، جوانان را به سوی اندیشه‌های کمونیستی جلب کردند. گاه از طریق حزب توده ایران؛ چنان‌که جنرال عبدالقادر توسط حزب توده جذب شد (قادر، ۱۳۹۷: ۵۵) و گاه از طریق حزب کمونیست هند؛ چنان‌که ترکی توسط حزب کمونیست هند (آرنی، ۱۳۸۲: ۵۷) جذب شد. جوانان دیگر که به‌عنوان محصل به شوروی سابق رفتند، شوروی‌ها مستقیماً آنان را آموزش فکری و ایدئولوژیکی دادند تا آنان را به نیروهای کاملاً وابسته به خود تربیت کنند. جوانان افغان نیز ناآگاهانه مسیر دلخواه آنان را در قالب حزب دموکراتیک پیمودند.

حزب دموکراتیک خلق از همان ابتدا برای جلب توجه و اعتماد شوروی‌ها، ایدئولوژی مارکسیستی را انتخاب نمود تا شباهت‌های حزب به شوروی‌ها بیش‌تر شده و اتحاد استراتژیکی شان به‌تدریج مستحکم‌تر گردد. حزب از آغاز شکل‌گیری تا سقوط سیاسی، به ایدئولوژی کمونیستی و لنینستی وفادار باقی ماند. رهبران حزب دموکراتیک خلق به‌صورت آگاهانه خط‌مشی کمونیسم را به‌عنوان راه مبارزه انتخاب کردند. دستگیر پنجشیری می‌گوید: «ح.د.خ.ا تأمین استقلال ملی، امحای مناسبات کهنه تولید فئودالی، تأمین حقوق و آزادی‌های دموکراتیک، طرد و دفع بقایای استعمار و نفوذ استعمار نو و پیروزی جنبش ملی و ساختمان جامعه سوسیالیستی را به‌حیث هدف غایی خود معرفی کرد. اصول جهان‌بینی و سازمان خود را مترقی و علمی توصیف و در راه پخش اندیشه‌های پیشرو و فرهنگ انقلابی کارگران جهان تلاش کرد.» (پنجشیری، بی‌تا: ۱۹۱-۱۹۲). سلطانعلی کشتمند نیز همان را تأیید می‌کند که «حزب دموکراتیک خلق افغانستان به پیروی از آرمان‌های صلح، آزادی، استقلال ملی، دموکراسی و ترقی اجتماعی، به ساختمان جامعه سوسیالیستی به‌حیث یک هدف غایی و به تطبیق خلاق جهان‌بینی علمی در شرایط مشخص جامعه اعتقاد راسخ دارد.» (کشتمند، بی‌تا، ج ۱: ۲۸۰). منظور آنان از جهان‌بینی علمی، همان جهان‌بینی مارکسیستی است که آن را در مرام‌نامه حزب دموکراتیک نیز گنجانده بودند: «در این مرحله تاریخی برای ایجاد حکومت دموکراسی ملی و تعقیب راه رشد غیر سرمایه‌داری بر ایدئولوژی مترقی و جهان‌بینی علمی به شیوه مسالمت‌آمیز و علنی مجدانه مبارزه می‌نماییم...

مسئولیت‌های عظیم ما... ساختمان یک جامعه سوسیالیستی است.» (کشمند، بی تا، ج ۱: ۱۶۰).

اعضای حزب جرأت نداشتند که نام حزب را به صورت رسمی «حزب کمونیست افغانستان» اعلان کنند؛ بلکه مجبور بودند نام «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» را برگزینند (آرئی، ۱۳۸۲: ۵۴-۵۵). آنان می‌دانستند که کمونیزم در افغانستان واژه کثیفی تلقی می‌شد و بسیاری از افغان‌ها آن را معادل بی‌خدایی می‌پنداشتند. از آن‌جا که تعداد زیادی از مردم شرقی کشور سانسورهای مسلمان‌کشی کمونیست‌های شوروی در آسیای مرکزی را تا هنوز به خاطر داشتند؛ ولی رهبران حزب در پیش شوروی‌ها، کشورهای اروپای شرقی و احزاب کمونیست خودشان را علناً و بی‌پرده کمونیست معرفی می‌کردند (قادر، ۱۳۹۷: ۲۲۰). این را یکی از نویسندگان غربی نیز تأیید می‌کند که «حزب دموکراتیک خلق افغانستان برای اتحاد جمهوری‌های شوروی و کشورهای سوسیالیست، بی‌پرده و بی‌پروا، خود را پیرو مکتب مارکسیسم معرفی می‌کردند. بدین ترتیب، در تابستان ۱۹۷۸، جزوه‌ای در کابل چاپ شد که در آن عملیات حزب دموکراتیک خلق افغانستان را قبل از سال ۱۹۷۸ بی‌پرده و بی‌پروا، اشاعه مارکسیسم - لنینیسم نام‌گذاری کرده و وظیفه حزب را گسترش اندیشه‌های مبارزه انقلابی توده‌ها مطرح نموده بود. در پایان سال، درستی و بی‌پروایی این عبارت در داخل افغانستان و مطبوعات غربی جلب توجه کرد و در نتیجه، آن جزوه جمع‌آوری و با تغییر بعضی از عبارت‌ها دوباره منتشر شد. در جزوه جدید به جای عبارت «مارکسیسم - لنینیسم» عبارت (انقلابی) را به کار بردند.» (آرئی، ۱۳۸۲: ۱۲۱).

## بنیاد اندیشه

### ۱-۱-۲. واکنش‌های عمومی علیه حزب دموکراتیک

البته، انتخاب چنین ایدئولوژی از سوی حزب در جامعه افغانستان بدون واکنش هم نماند. انعکاس عمومی این تغییر ایدئولوژیکی، ایجاد ترس و وحشت در میان خانواده‌های شهری شد؛ زیرا آنان دوست نداشتند که فرزندان‌شان با رفتن به مکتب و دانشگاه تغییر عقیده داده و کمونیست شوند؛ از این رو، تعدادی از جوانان تحصیلکرده افغانی در کشورهای عربی و ایران برای دفاع از عقاید دینی‌شان، به سوی ایدئولوژی اسلام سیاسی اخوانی و یا خمینیسم سوق داده شدند و به تدریج، دانشگاه‌ها و مراکز تعلیمی کشور میدان کشمکش، جلب و جذب اعضای حزب دموکراتیک خلق و اسلام‌گرایان قرار گرفت. اعضای این دو گروه به جای علم‌آموزی، وارد عرصه رقابت و مبارزه با یکدیگر شدند. جنگ‌ها و جدلهایی که در سر صنف‌های دانشگاه‌ها و هم‌چنین در اعلامیه‌هایی که در خیابان‌های کابل منتشر می‌گردید، گواهی بر نزاع خفته این



دو دسته داشت. گرچه در ابتدا اسلام‌گرایان در صدد وقایه فکری افکار جوانان مسلمان از آلوده شدن به اندیشه‌های ضد دینی حزب دموکراتیک خلق بودند؛ اما به تدریج، این‌ها همان راه‌هایی را رفتند که اعضای حزب رفتند. مبارزه سیاسی و فرهنگی هر دو گروه به تدریج رنگ و بوی نظامی به خود گرفت. حزب دموکراتیک خلق نمی‌دانست که مشروعیت نظام سیاسی کشور بر پشتوانه جان‌های مذهبی از آن نهفته است؛ زیرا اسلام منبع مهم مشروعیت دولت‌های افغانستان بوده است؛ دولت‌ها برای آن که به مردم نشان دهند که مدافع اسلام علیه کفارند (روا، ۱۳۶۹: ۳۸).

## ۲-۲. مرحله دوم: مشارکت در کودتای داود

حزب در مرحله دوم از استراتژی خود با سردار داود در کودتای ۲۶ سنبله ۱۳۵۲ شرکت کرد. جنرال قادر می‌گوید که شرط ما در همکاری در کودتای ۲۶ سنبله، پیاده کردن سوسیالیزم توسط داود بود؛ وقتی که او قبول کرد که غیر از سوسیالیزم دیگر دیدگاه اقتصادی به درد افغانستان نمی‌خورد؛ البته هماهنگ با معیارهای افغانی (قادر، ۱۳۹۷: ۷۷-۷۸). ما هم پذیرفتیم که با او در کودتا مشارکت کنیم. داود بعد از پیروزی، تعداد پست‌های مهم را به حزب داد. البته همکاری حزب با داود در انجام کودتا امتیازاتی هم برای حزب داشته؛ از جمله شراکت در قدرت، نفوذ در بدنه حکومت، چشیدن طعم قدرت و یاد گرفتن راه کسب قدرت.<sup>۱</sup>

حزب نشان داد که بازیگری است موفق در صحنه سیاست افغانستان و به تدریج در حال تبدیل شدن به یک قدرت در افغانستان است. حزب دموکراتیک هم خودش را در لایه‌های قدرت جا به جا می‌کرد، هم به شوروی‌ها نزدیک می‌شد و هم پایه‌های نفوذ سیاسی و اجتماعی‌اش را در میان معلمان، نظامیان و تمام ارگان‌های امنیتی گسترش می‌داد. آنان داود را وادار کردند که اقدامات سخت‌گیرانه‌ای را علیه گروه‌های اسلام‌گرا در پیش بگیرد. زندانی کردن و اعدام و هم‌چنین تبعیدی و فراری شدن تعدادی از اعضای گروه‌های اسلام‌گرا محصول این دوران است. برای اولین بار می‌بینیم که اسلام‌گرایان در دوران داود دست به اسلحه بردند و قیام‌هایی را در مشرقی، پنجشیر و بعضی نقاط دیگر ترتیب دادند. اساس فرضیه تحقیق این است که هرچه بر قدرت و نفوذ حزب دموکراتیک و شوروی‌ها در افغانستان افزوده می‌شد، به همان اندازه نفوذ و

۱. جنرال عبدالقادر می‌گوید که دستگیر پنجشیری به جنرال عبدالقادر اعتراض کرد که چرا سرداری (ظاهرشاه) را برداشتید و سردار دیگر (داود) را به قدرت رسانیدید. من در جواب گفتم: همان‌گونه که آن سردار را برداشتیم، این سردار را هم بر خواهیم داشت (قادر، ۱۳۹۷: ۴۵۴).





میزان فعالیت‌های گروه‌های اسلام‌گرا نیز شدیدتر می‌شد.

زمانی که داود خان متوجه عواقب نزدیکی بیش از اندازه خود به شوروی‌ها شد، به فاصله گرفتن از شوروی‌ها و نزدیکی به کشورهای اسلامی و غربی شروع نمود. داود خان بعد از مسافرت دوره‌ای که به ایران، عربستان و پاکستان داشت، توسط برژنف به مسکو دعوت شد. در آن شب بین داود و برژنف درگیری لفظی رخ داد. برژنف می‌گفت چرا افغانستان را به طرف کشورهای مرتجع منطقه نزدیک کرده‌ای؟ جواب داود این بود که افغانستان کشور مستقل است و کسی حق دخالت در امور آن کشور را ندارد. داود بدون خداحافظی جلسه را ترک کرد. هرچه کرومیکو از داود خواست که برگردد و خداحافظی کند، او حاضر نشد و با برادرش، نعیم، که وزیر خارجه بود، به هتل بازگشت. نعیم در هتل به داود گفت که دیگر کار ما تمام است و بازی را باختیم (طنین، ۱۳۸۴: ۳۰۰). حسن شرق هم که در مسکو بوده، چنین نتیجه‌گیری کرده که «آنچه به وسیله رهبر اتحاد جماهیر شوروی گفته شد، هرگز مورد قبول افغان‌ها قرار نگرفت. از نظر افغان‌ها این اظهارات دخالت صریح در امور داخلی افغانستان است.» (شرق، ۱۳۷۰: ۳۵۱).

داود بدرقم بازی را باخت؛ زیرا او نه نیروی الترناتیو مخالف حزب دموکراتیک را در جامعه افغانستان داشت؛ زیرا وی اسلام‌گرایان را به نحوی قلع و قمع کرده بود؛ یا آنان را زندانی کرده بود و یا فراری داده بود و نه خودش گروه منسجمی پشتش داشت که در برابر حزب دموکراتیک مقاومت می‌کرد و آنان را از دورن اردوی افغانستان پاکسازی می‌کرد. حزب (حزب غورزنک ملی) را هم که خودش ساخته بود، چنان بی‌ریشه، بلی‌قربان‌گو و چاپلوس بود که طاقت فشار اندک را هم نداشت. حزب دموکراتیک مهم‌ترین نیروی قابل جایگزین داود بود که حزب دموکراتیک هم منتظر فرصت بود که با اشاره مسکو کار داود را پایان دهد.

شوروی‌ها می‌دیدند که متحدین حزبی‌شان به هرم قدرت افغانستان نزدیک شده و می‌رود که الترناتیوی داود شوند. چنانچه داود مطابق با پلان آن‌ها حرکت نکرد، حزب خواهد توانست جای او را بگیرد. هم‌چنان که آنان از دیرباز پلان داشتند که حزب دموکراتیک را جایگزین داود بسازند و فقط منتظر فرصت بودند که داود مرتکب اشتباه شود. مسافرت داود به کشورهای اسلامی و متمایل به غرب، بهانه خوبی به شوروی‌ها داد. آنان بلافاصله دست به کار شدند و زیرکانه از راه غیر مستقیم احزاب کمونیست عراق و هند (آرنی، ۱۳۸۲: ۵۵) را تشویق کردند که دو جناح خلق و پرچم را متحد سازند و آنان نیز چنین کردند و نتیجه این شد که شاخه‌های خلق و پرچم در



قالب «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» متحد شدند و «ح.د.خ.ا دارای کنگره، مؤسس واحد، ایدئولوژی واحد، مرام‌نامه و اساس‌نامه واحد می‌باشد و عقیده بر آن دارد که افغانستان در مرحله انقلاب ملی و دموکراتیک قرار دارد و هدف استراتژیک خود را رسیدن به این مرحله قرار داده است.» (کشتمند، بی‌تا، ج ۱: ۲۸۰).

## ۲-۲-۱. وابستگی شدید حزب به شوروی

شوروی‌ها مطمئن بودند که حزب دموکراتیک نیروی مطلقا وابسته به آنان است؛ بنابراین، هر نقشه‌ای را که بخواهند، می‌توانند با اطمینان در مورد افغانستان پیاده کنند. رهبران حزب هم روز به روز به شوروی‌ها وابسته‌تر می‌شدند. نمونه‌های زیر مؤید این ادعاست:

۱. ترکی در سال ۱۹۳۷ به کابل<sup>۱</sup> بازگشت و روابط گرمی با سفارت شوروی در کابل داشت. سفارت شوروی در کابل بابت حق تألیف کارناوال او به شوروی پول پرداخت نمود (آرنی، ۱۳۸۲: ۵۵)؛ گرچه از روابط نزدیک او با کی.جی.بی. مدارک مستدل وجود ندارد.

۲. منابع آمریکایی می‌گویند که «آنتونی آرنولد، مأمور سابق سی‌آی‌ای و کارشناس در امور افغانستان، مدعی است که از گزارش تحریری امین در مورد اجرائات جلب و جذب نظامی برمی‌آید که به افسران استخباراتی شوروی به مسکو هم گزارش ارسال می‌گردید.» (آرنی، ۱۳۸۲: ۵۶).

۳. جنرال عبدالقادر در کتاب خاطراتش، از ارتباطات سران حزب با سفارت شوروی و وابستگی‌های آنان به سفارت هم پرده برمی‌دارد و هم از میزان اظهار تعجب می‌کند، می‌گوید: شب سوم بعد از هفت ثور، سفیر شوروی ما را در سفارت مهمان نمود. سه نفر از جناح خلق (نورمحمد ترکی، حفیظ‌الله امین و عبدالقادر) و سه نفر از جناح پرچم (ببرک کارمل، کشتمند و یک نفر دیگر) دعوت شده بودیم. کارمل کمی دیرتر وارد مجلس شد. ترکی با صدای بلندی گفت: «هی، هی، هی! روزی بود که من از این دروازه وارد می‌شدم تو ز آن دروازه بیرون می‌شدی. [اگر] تو از آن دروازه داخل می‌شدی من از این دروازه بیرون می‌شدم. حالا گرد یک میز می‌نشینیم.» قادر ادامه می‌دهد که «برایم تعجب‌آور بود که این دو رهبر حزب تا به این اندازه

۱. ترکی پس از ختم دورهٔ ثانوی در قندهار، در پشتون تری‌دنگ کمپنی، شامل کار گردید. او در سال ۱۹۳۴ از دفتر تجارت میوه، به حیث کاتب به بمبئی فرستاده شد. در همان جا بود که برای نخستین بار با کمونیزم آشنا شد.



به شوروی نزدیک بودند و در عین حال، این قدر با هم تضاد داشتند.» (قادر، ۱۳۹۷: ۱۴۵).

۴. برنامه‌های آموزشی حزب، آموزش‌های سیاسی و ایدئولوژیک بر مبنای اندیشه مارکسیستی قرار داشت (پنجشیری، بی‌تا: ۱۹۳). نتیجه این آموزش‌ها وابستگی بیش‌تر فکری و عقیدتی به آرمان مارکسیستی بود. «ح.د.خ.ا در عرصه مبارزات فکری علاوه بر تکثیر اوراق و ترویج نامنظم اصول جهان‌بینی علمی، اقتصادی و سیاسی، تعدادی از آثار معتبر بنیان‌گذاران جنبش انقلابی جهان و از جمله سازمان‌های انقلابی کشورهای همسایه (حزب توده) و منطقه را در دسترس هسته‌های روینده نبرد آگاهانه اجتماعی قرار داد.» (پنجشیری، بی‌تا: ۱۹۵).

بنابراین، حزب دموکراتیک خلق صد فیصد در اختیار شوروی‌ها قرار داشت. شوروی‌ها هر برنامه سیاسی را به وسیله آنان اجرا می‌کردند. حزب وابستگی ایدئولوژیکی، فکری و سیاسی عمیق به آنان داشت.

## ۲-۳. مرحله سوم: کودتای هفت ثور و تسلط سیاسی

مرحله سوم استراتژی حزب، انجام کودتای مستقل علیه داود خان بود. با خراب شدن رابطه داود با شوروی‌ها، زمان اجرای کودتا مهیا شد. در این‌که آیا ایده اصلی در مورد کودتا از حزب بود یا از شوروی‌ها، سند و مدرک قطعی نداریم. گرچه جنرال عبدالقادر، یکی از رهبران کوتاچی، مدعی است که نقشه کودتا را من، وطنجار و حفیظ‌الله امین در خانه اسدالله سروری طرح کردیم. او منکر رابطه نزدیک رهبران حزب با شوروی‌ها نمی‌شود. از این‌که اصل ایده در حزب طرح شده یا از سوی شوروی‌ها سکوت می‌کند (قادر، ۱۳۹۷: ۱۶۶). اتفاقاً شوروی سابق جزء اولین کشورهایی بود که کودتای هفت ثور را در کنار دیگر کشورهای بلوک کمونیست به رسمیت شناخت.

به نظر من از شواهد، قراین و پلان‌های سیاسی شوروی‌ها چنین به دست می‌آید که ایده اصلی از روس‌ها بوده است. در بخش بعدی بیش‌تر توضیح می‌دهم. بین سخن قادر و ادعای ما منافات دیده نمی‌شود. قادر می‌گوید که روزی امین او را در خانه سروری دعوت کرد که اگر روزی فشار داود بالای حزب زیاد شود، ما باید کودتا کنیم و شما که به بدنه نظام و مسئله جنگ آشنا هستی، نقشه عملیات روز کودتا را بکش. قادر هم قبول می‌کند. تازه وی مدعی است که اکثر کارهایش را به تنهایی روی کاغذ کشیده و به دست امین داده است (قادر، ۱۳۹۷: ۱۶۶). طبیعی است که اصل



پلان کودتا در سفارت شوروی سابق یا در مسکو طرح شده بود. قادر فقط نقشه روز عملیات را که چه کسی و چه کاری را در روز موعود انجام دهد، عملی کرده است. در مورد این که چگونه آنان کودتا را سازمان دادند، او معتقد است که شوروی‌ها از کارها خبر داشتند و حتی رهبری حزب تماس‌های خیلی نزدیکی با سفارت شوروی سابق در کابل داشت.

## ۲-۳-۱. نام حزب دموکراتیک با کودتا و خشونت گره خورد

حزب دموکراتیک وقتی کودتا کرد که افکار عمومی، حزب و ایدئولوژی مارکسیستی را نمی‌شناخت. اکثر مردم افغانستان تا زمان کودتای هفت ثور، نام حزب دموکراتیک را نشنیده بودند. در حقیقت باید بگوییم که نام حزب دموکراتیک در تاریخ افغانستان با کودتا و خشونت برای همیشه گره خورد. بعد از کودتا بود که مردم افغانستان با نام حزب، رهبران آنان و افکار و عقایدشان به‌تدریج آشنا شدند. فرمان‌های هشت‌گانه شورای انقلابی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، مردم را بیش‌تر بر ماهیت مارکسیستی حزب مطمئن ساخت. گرچه اکثر فرمان‌های شورای انقلابی به نفع طبقه کارگر و فقیر جامعه بود؛ اما احساس عموم مردم این بود که این فرمان‌ها با ارزش‌های دینی و سنت‌های اجتماعی‌شان در تضادند. آنان نه‌تنها از فرامین شورای انقلاب استقبال نکردند؛ بلکه در برابر آن قیام کردند و لذا حزب پیش از این که بتواند یک سالگی حاکمیتش را در کابل جشن بگیرد، با دو معضل کلان مواجه شد.

الف. اختلافات شدید داخلی و تبعید شدن نزدیک به نیمی از رهبرانش به خارج از کشور و زندانی شدن تعداد زیادی از اعضای حزب در داخل.<sup>۱</sup>

ب. شعله‌ور شدن قیام‌های مردمی دره صوف، هرات، قیام چنداول کابل و مناطق دیگر. در بهار سال دوم حکومت آن‌ها تمام افغانستان، از شهرها گرفته تا روستاهای سراسر افغانستان، دست به قیام زدند. اکثر ولسوالی‌های کشور آزاد و تسلط حکومت به مراکز ولایت‌ها محدود شد. راه‌های سراسر کشور از کنترل دولت خارج گردید.

وقتی که قیام‌های عمومی مردم علیه حزب دموکراتیک به جنگ تمام‌عیار در سال ۱۳۵۸ بدل

۱. جنرال قادر در خاطراتش می‌گوید که بعد از کودتا اختلافات اعضای حزب شروع شد. از گفته‌های او چنین برمی‌آید که در داخل حزب گرایش‌های مختلف غیر از خلق و پرچم قرار داشت. امینیت‌ها یک پارتی بودند. طرفداران ترکی دیگر گروه بودند که امینیت‌ها به آنان چندان مجال بروز نمی‌دادند. قادر برای خود طرفدارانی در درون حزب جناح خلق داشت. در جناح پرچم طرفداران ببرک یک طرف و طرفداران خیبر دسته دیگر بودند که در اطراف نجیب جمع بودند (قادر، ۱۳۹۷: ۱۵۵).



شد، ارتش سرخ شوروی به نام کمک به دولت افغانستان، وارد کشور شد. کشورهای جهان این عمل شوروی‌ها را در سازمان ملل و سازمان کنفرانس اسلامی دخالت نظامی در کشور دیگر و هم‌چنین تجاوز در یک قلمرو کشور مستقل دیگر اعلان و محکوم کردند. از آن به بعد، دخالت‌های کشورهای همسایهٔ مسلمان به نام جهاد افغانستان و دخالت کشورهای غربی به نام حمایت از قیام مردم افغانستان، آغاز شد.

## ۲-۴. مرحلهٔ چهارم: بازی برد و برد با شوروی

در شرایطی که حزب از خاموش کردن قیام‌های مردمی عاجز شده بود، از روس‌ها برای دخالت در جنگ افغانستان دعوت صورت گرفت. در این مرحله باز این سؤال مطرح است که آیا حزب از قبل در این مورد فکر کرده بود که روزی از نیروهای نظامی شوروی دعوت کند که افغانستان را اشغال کند؟ در زمینهٔ مدرکی وجود ندارد که حزب دارای چنین مفکوره‌ای بوده باشد. اما روس‌ها قطعاً چنین ایده‌ای داشتند که بعداً توضیح داده می‌شود.

حزب با فرمان‌های جنجالی خود و هم‌چنین ارتکاب قتل‌های گسترده، موجب قیام مسلحانهٔ عمومی مردم گردید و از آن‌جا که از آرام کردن بحران داخلی نیز عاجز شد، از شوروی‌ها کمک نظامی خواست. حزب، در این مرحله بی‌طرفی افغانستان در جنگ سرد دو بلوک شرق و غرب را نادیده گرفت و افغانستان را زیر سلطهٔ بلوک شرق درآورد. افغانستان صد فیصد از نظر اقتصادی، سیاسی و نظامی به شوروی‌ها وابسته شد. آنان فکر می‌کردند که دست به «بازی برد و برد» زده‌اند؛ به این معنا که از یک‌طرف شورشیان داخلی را سزوکوب خواهند کرد و از سوی دیگر یک نقطهٔ مثبت برای شوروی‌ها است که یک نظام نوپای کمونیستی را از خطر سقوط نجات داده و جلو فروپاشی آن را گرفته است.

حزب دموکراتیک خلق، حکومت خاندان آل یحیی را در افغانستان نابود کرد و موفق شد که پای شوروی‌ها را در افغانستان باز کند؛ اما به هدف واقعی‌اش که آوردن ترقی در افغانستان، کاهش فقر عمومی و نابودی ظلم و استبداد داخلی باشد، نه تنها موفق نشد که باعث بدنامی تاریخی نیز گردید که هرگز تاریخ افغانستان، منطقه و جهان نامش را فراموش نخواهد کرد؛ زیرا رهبران حزب نه شناختی از منطقه داشتند، نه شناختی از رقابت‌های عمده در سطح جهان و از همه مهم‌تر، این‌که نه شناختی از مردم افغانستان داشتند و گرنه دست به تغییرات استراتژیک و



پذیرش ایدئولوژی مارکسیستی نمی‌زدند (قادر، ۱۳۹۷: ۴۵۲).

### ۳. استراتژی شوروی نسبت به افغانستان<sup>۱</sup>

شوروی‌ها در سوی دیگر این چرخش استراتژیک قرار داشت. به عقیده نویسنده، اگر پلان‌های شوروی - که توضیح داده خواهد شد - نمی‌بود، چنین چرخشی در سیاست خارجی افغانستان رخ نمی‌داد. تغییر نامبرده بیش‌تر به خاطر نیازهای منطقه‌ای و جهانی شوروی‌ها به وقوع پیوست، نه نیازهای واقعی افغانستان. متأسفانه حزب دموکراتیک در نقشه شوروی‌ها و در بازی آن‌ها شریک شد و عاقبتی وحشتناک را برای افغانستان به بار آورد.

اکنون باید بنگریم که شوروی‌ها چه دیدگاهی نسبت به رابطه سیاسی با افغانستان و به‌خصوص از طریق حزب دموکراتیک داشتند. شوروی‌ها از زمان رومانف‌ها، نگاه خریدارانه‌ای نسبت به آسیای میانه، جنوب غرب آسیا و شبه‌قاره هند و از جمله افغانستان داشته‌اند. آنان کم‌کم پیشروی‌شان را به طرف جنوب شروع کردند و با گرفتن کشورهای در شرق بحیره کاسپین، دریای سیاه و آسیای مرکزی، خودشان را به تدریج به مرزهای افغانستان نزدیک کردند. آنان علاوه بر حفظ موقعیت خود در آسیای میانه، تلاش دایمی داشتند تا خودشان را به‌عنوان بازیگر فعال سیاسی در عرصه آسیا نیز ظاهر سازند. به نظر می‌رسد که استراتژی شوروی‌ها در مورد افغانستان، همانند استراتژی آنان در مورد کشورهای آسیای میانه بوده است. یکی از نویسندگان، به نقل از نویسندگان غربی، می‌گوید که «شوروی‌ها در منطقه سه هدف عمده را دنبال می‌کردند: دسترسی به اقیانوس آرام، تصرف هند از طریق افغانستان و تصرف ایران از طریق داغستان و ترکمنستان» (سجادی، ۱۳۹۷: ۶۸). از قراین و شواهد چنین برمی‌آید که استراتژی شوروی‌ها در افغانستان دارای چند مرحله بوده است.

#### ۳-۱. مرحله اول: مطالعه افغانستان

اولین مرحله استراتژی شوروی‌ها، مطالعه وضعیت کلی افغانستان بوده است. آنان سال‌ها قبل از این‌که افغانستان را اشغال کنند، وضعیت اجتماعی، سیاسی، نظامی، فرهنگی و جغرافیایی افغانستان را مطالعه عمیق کرده بودند. غیر از خاطرات جاسوسان شوروی که در دربار کابل

۱. در این مورد منابع شوروی‌ها در دسترس نبود. تحلیل این بخش بیش‌تر بر اساس منابع نویسندگان غیر شوروی استوار می‌باشد. به امید روزی که با استفاده از منابع شوروی قضایای افغانستان مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد.



رفت و آمد می‌کردند (هاپکرک، ۱۳۷۹: ۱۹۰-۲۳۷) و گزارش‌های مستشاران نظامی که در دوران حکومت محمدظاهر در دستگاه دولت افغانستان خدمت می‌کردند، آنان ده‌ها متخصص و دانشمندان‌شان را نیز وظیفه داده بودند که روی مردم افغانستان مطالعه عمیق داشته باشند: این‌که چگونه روی نخبگان سیاسی نفوذ کنند و چگونه با آنان ارتباطات سیاسی برقرار کنند. آنان روی چگونگی تسلط بر مردم و سرزمین افغانستان مطالعه کرده بودند. قادر به صورت مفصل نقل می‌کند که شوروی‌ها برای مراحل سیاست خود در مورد افغانستان بیش از ۲۰ سال مطالعه دقیق علمی کرده بودند؛ چنان‌که شوروی‌ها در برابر انتقاد قادر که چرا بدون مطالعه دقیق، دست به اشغال افغانستان زدید؟ آنان در جواب گفته بودند که بیش از ۲۰ سال آنان با کمک بشرشناسان و انسان‌شناسان خودشان روی جزئیات فرهنگ رفتاری افغانستان کار کرده بودند (قادر، ۱۳۹۲: ۳۶۸-۳۶۹). نتایج مطالعه آنان به شرح زیر است:

۱. آنان متناسب با اختلافات داخلی فارس و پشتون، دو گروه را در درون حزب دموکراتیک خلق به نام خلق و پرچم، به صورت جداگانه و حساب‌شده از سوی دولت شوروی مورد حمایت قرار می‌دادند. وزارت داخله و دفاع شوروی سابق از خلقی‌ها حمایت می‌کردند و ک.گ.ب و کمیته مرکزی حزب کمونیست از جناح پرچم حمایت می‌کردند. حتی مشاوران شوروی در بین‌شان نیز ظاهراً دو دسته بودند (قادر، ۱۳۹۲: ۳۶۸-۳۶۹). خلقی‌ها خوشحال بودند که وزارت دفاع و داخله با ماست و پرچمی‌ها خوشحال بودند که ک.گ.ب با ماست.

۲. آنان سیاست معروف انگلیسی‌ها را در افغانستان که «تفرقه بیانداز و حکومت بکن» در پیش گرفته بودند و از این طریق، اعضای درجه‌اول «حزب دموکراتیک خلق را به ارگان‌های حزب کمونیست شوروی وابسته ساختند. شوروی‌ها از این طریق، از تمرکز قدرت و انحصار قدرت در اختیار یک جناح، یا یک نفر و یا یک عده خاص، در درازمدت جلوگیری کردند؛ لذا حزب همیشه چندپارچه نگهداشته شد تا همواره مطیع شوروی‌ها باقی بماند. هنگامی که اختلافات داخلی بین اعضای حزب به اوج خود می‌رسید، شوروی‌ها یک‌طرف را از قدرت پایین و طرف دیگر را تقویت می‌کرد؛ چنان‌که تنش بین اعضای حزب بعد از پیروزی ۷ ثور اوج گرفت، شوروی‌ها به امین و ترکی مشورت دادند که رهبران جناح پرچم را به‌عنوان سفیر به خارج اعزام کنند (قادر، ۱۳۹۲: ۳۶۸-۳۶۹) و وقتی که اختلافات امین و ترکی بالا گرفت، پرچمی‌ها را وارد قدرت نمودند و جناح خلق را تضعیف نمودند تا از این طریق معادله قدرت در حکومت کابل بالانس گردد.



### ۳-۲. مرحله دوم: وابستگی افغانستان

گام دیگر شوروی‌ها وابستگی کامل افغانستان به شوروی از نظر فکری<sup>۱</sup>، اقتصادی، سیاسی و نظامی بود. آنان سیاست وابسته‌سازی را از دوران حکومت ظاهر و داود شروع و در دوران حزب دموکراتیک خلق به اوجش رسانیدند. جنرال قادر در خاطراتش می‌گوید که «حالا به موضوع کمک‌های شوروی برمی‌گردم. کمک‌های تخنیکی و نظامی شوروی در زمان داود خان به افغانستان سرازیر شد. زمانی که افغانستان در شرایط بد نظامی با پاکستان مواجه بود، خروشچف و بولگانین به افغانستان آمدند و صد میلیون رُبل طلائی شوروی به افغانستان دادند.» (قادر، ۱۳۹۲: ۳۴۵). شوروی‌ها کمک‌های اقتصادی‌اش را به صورت رایگان در اختیار افغانستان قرار نمی‌دادند؛ بلکه هدف عمده شوروی‌ها در دوران ظاهر و داود وابسته کردن افغانستان به شوروی سابق بود. وابستگی اقتصادی افغانستان به شوروی سابق روز به روز افزایش می‌یافت (سعادت، ۱۳۹۷: ۲۶۰-۲۹۳) تا افغانستان نتواند خودش را از شوروی جدا سازد. شوروی‌ها به صورت ماهرانه قرضه‌ها، اعتبارات و قراردادهای اقتصادی و نظامی را به صورت سهل و آسان در اختیار افغان‌ها قرار می‌دادند و آنان را به گرفتن آن ترغیب می‌کردند؛ زیرا آنان می‌دانستند که حکومت افغانستان توان بازپرداخت آن را ندارد.

شوروی نه تنها حزب دموکراتیک و دولت افغانستان را از لحاظ تخنیکی، اقتصادی و سیاسی به خودشان وابسته ساختند؛ بلکه نخبگان سیاسی از قبیل داود خان را تا روزهای نزدیک به پایان عمرش نیز موفق شدند که کاملاً وابسته نمایند؛ زیرا زمانی که نیکسون به افغانستان آمد و از افغانستان خواست که در هلمند برای‌شان اجازه ساختن پایگاه نظامی را بدهد، شوروی‌ها با خبر شدن از این ماجرا، از حکومت افغانستان خواستند که لویه جرگه را دایر کند و مردم را علیه آمریکایی‌ها بخیزاند و چنین نیز شد و با مطرح شدن این سخن مردم به سوی داود خان کفش انداختند و حکومت به راحتی به آمریکایی‌ها پیام داد که مردم افغانستان مخالف است. حکومت این «مانور را به خواست شوروی‌ها انجام داده بود. می‌خواست به نفع شوروی تمام شود.» (قادر، ۱۳۹۲: ۳۴۷). او هم چنین می‌گوید که برای اکتشاف نفت و گاز شرق علاوه بر شوروی‌ها، انگلیسی‌ها و شرکت‌های دیگر اروپایی نیز پیشنهادهای خیلی ارزان‌تر از شوروی‌ها برای اکتشاف

۱. در بخش ایدئولوژی حزب دموکراتیک خلق، مفصل توضیح داده شد که روس‌ها با کمک ایدئولوژی مارکسیستی چگونه جوانان افغان را در قالب حزب دموکراتیک جذب خود ساختند و آنان را به مهره‌های چشم و گوش بسته خود تبدیل کردند که در هر نوع کودتا از آن‌ها استفاده کردند.





دادند؛ ولی داود خان در جلسه کابینه فیصله نمود که به خاطر چند پول نباید منافع دوستی با شوروی سابق را از دست دهیم (قادر، ۱۳۹۲: ۳۴۹).

شوروی با سرکار آوردن حزب دموکراتیک خلق در کابل، افغانستان را از هر لحاظ به خودش وابسته ساخت و در این دوره وابستگی کشور به شوروی‌ها شدیدتر شد. «چند ماه پس از کودتا، مشاوران نظامی و ملکی شوروی به افغانستان سرانگشته شدند؛ کمونیست‌های جوان که بر موقوف‌های بزرگ دولتی دست یافته بودند. در پایان سال ۱۹۷۸ دریافتند که مشاوران شوروی به آقایان آن‌ها مبدل گردیده و اوامر آن‌ها را باید بی چون و چرا بپذیرند. چندین قرارداد اقتصادی به شمول قرضه یک هزار میلیون دالری برای مصارف پلان پنج ساله به امضا رسید. هم‌چنان کمیسون موظف گردید که کنترل شوروی بر تصمیم‌گیری اقتصاد کابل را توسعه دهد.» (آرنی، ۱۳۸۲: ۹۱)؛ حتی سران حزب نیز به آن اقرار می‌کردند. قادر می‌گوید که «خودم از رادیو شنیدم که... امین در مصاحبه‌اش گفت که ما دو میلیارد دالر به شوروی بدهی داریم؛ اگر آمریکا این پول را بپردازد، مشاورین شوروی را از افغانستان بیرون می‌کنیم.» (قادر، ۱۳۹۷: ۱۴۵ و ۳۳۲).

حضور هزاران مستشاران شوروی در تمام بخش‌های کشور - اعم از بخش نظامی، ملکی، اداری و صنعتی - مهم‌ترین نشانه وابستگی دولت افغانستان به شوروی‌ها بود. آن‌ها همه‌کاره نظام سیاسی کابل در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، نظامی، فرهنگی و حتی اداری کشور بودند. «با این‌که امین مدتی وظیفه وزارت خارجه را به عهده داشت؛ اما چون کارهای خارجی عمدتاً توسط مستشاران شوروی اجرا می‌شد، بی‌کیفیتی او در این عرصه اثر زیادی بر جریان اوضاع به جا نمی‌گذاشت.» (فرهنگ، ۱۳۷۱: ۱۴۲). دولت ترکیبی هیچ‌گاه به حضور مستشاران و تکیه دولت بر آن‌ها اعتراف نمی‌کرد؛ اما امین پس از احراز مقام نخست‌وزیری، با گله از کارشناسان غربی و تجلیل از کارشناسان شوروی گفت که از ۱۹۰۰ کارشناس خارجی فقط ۱۰۰۰ نفر شوروی هستند. امین اظهار کرد که ۲۰۱ نفر از این‌ها در ارتش و ۷۹۹ نفر در خدمات کشوری می‌باشند. علت این‌که سهم عمده به کارشناسان شوروی داده شده، این است که کارشناسان شوروی حاضرند با حقوق بین ۳۰۰ تا ۵۰۰ دالر در ماه خدمت کنند (هی‌من، ۱۳۶۷: ۱۵۲). در همان زمان می‌گفتند که همه‌کاره دولت افغانستان سفیر شوروی، الکساندر پوزانف، است. به او لقب تزار کوچولو را داده بودند و قیافه آمرانه او مؤید این مطلب بود (هی‌من، ۱۳۶۷: ۱۵۲).



وابستگی به گونه‌ای شدید شده بود که افغانستان را در زیر قرض‌های سنگین شوروی‌ها انداخته بودند. آنان افغانستان را آماده اشغال کرده بودند.

### ۳-۳. مرحله سوم: اشغال افغانستان

قیام‌های مردم افغانستان و کمک به حکومت جدید در کابل، بهترین بهانه در دست شوروی‌ها قرار داد تا پلان اشغال و پلان‌های دیگر خود را در افغانستان تطبیق دهند؛ اگر نه شوروی می‌توانستند از ابتدا جلو قیام‌ها را بگیرند. آنچه موجب قیام‌های مردم افغانستان شد، تندروری اعضای حزب دموکراتیک خلق بود. قتل عام‌ها، فرامین ناسنجیده شورای انقلابی و عزل و نصب‌ها، تبلیغات زهرآگین علیه عقاید مردم و کشورهای مسلمان به وجود آورده بود. اگر برای شوروی‌ها تداوم حکومت حزب دموکراتیک اهمیت داشت، باید جلو این تندروری‌ها و اعمال اعضا و رهبران حزب را می‌گرفتند؛ در صورتی که همه آنان از شوروی‌ها حرف شنوی داشتند. به نظر می‌رسد که شوروی‌ها عمداً رهبران حزب را آزاد گذاشتند که اشتباه کنند تا بهانه برای اشغال نظامی افغانستان از سوی شوروی فراهم شود.

وقتی قیام‌ها همگانی شد و در ظاهر حزب از خاموش کردن آن‌ها عاجز ماند، شوروی‌ها تصمیم گرفتند که در تاریخ ۶ جدی سال ۱۳۵۸ نیروی نظامی به افغانستان ارسال کنند و آن کشور را اشغال کنند. شوروی‌ها سال‌ها به صورت آرام برای اشغال افغانستان برنامه‌ریزی می‌کردند. آنان در ابتدا نیروهای وفادارشان را در قالب حزب دموکراتیک خلق تربیت کردند؛ سپس به آنان کمک نمودند که قدرت را از دست رهبران ملی (داود) بگیرند؛ سپس توسط همین نیروها به دخالت در افغانستان دعوت شدند. سناریوی جالب بود که خود شوروی‌ها گرچه به ظاهر به نام حمایت از یک دولت کمونیست نیروی نظامی وارد افغانستان کردند؛ اما در حقیقت مقدمه الحاق افغانستان به شوروی سابق و تغییر دادن معادلات منطقه و جهانی به نفع شوروی سابق است.

شوروی‌ها خودشان را در باتلاق وارد کردند. اشغال افغانستان، آتش جنگ را در افغانستان نه تنها خاموش نساخت که شعله‌ورتر نیز کرد. آمریکایی‌ها، عرب‌ها، پاکستانی‌ها و اروپایی‌ها و در مجموع دو تمدن مسیحیت و اسلام دست به دست هم دادند که جلو پیشروی تمدن کمونیستی را در افغانستان بگیرند و به آنان درس عبرتی بدهند که دیگر طمع تجاوز نکنند. آمریکا برای حمایت از گروه‌های اسلام‌گرا در افغانستان، دو هدف اساسی داشت: یکی دفاع از



متحدین منطقه‌ای‌اش که عبارت بودند از پاکستان و کشورهای عرب نفت‌خیز دیگری که از همه برای آمریکایی‌ها از اهمیت فوق‌العاده برخوردار بودند و دوم انتقام از کشتار سربازان آمریکایی در ویتنام. کشورهای عرب با سرازیر کردن جوانان بیکار، سرخورده، عصبانی و ماجراجو به افغانستان هم می‌خواستند از شر آنان خلاص شوند و هم این‌که در جهاد مردم افغانستان سهمی گرفته باشند. یکی از سناتورهای آمریکایی با شادی از کشتار شوروی‌ها در افغانستان می‌گفت که آنان ۲۵۰۰۰ نفر کشته داده‌اند و ۳۳۰۰۰ نفر دیگر باقی است تا با تعداد کشته‌شده‌های آمریکا در ویتنام برابری کند.

در میان تمام گروه‌ها و کشورهای خارجی که در جهاد افغانستان علیه شوروی سابق سهم داشتند، هیچ‌کدامشان پلان درازمدت برای افغانستان، به غیر از پاکستان، نداشتند. آمریکایی‌ها فقط به انتقام ویتنام فکر می‌کردند. اروپایی‌ها از ترس درگیر شدن در جنگ در اروپا می‌خواستند که شوروی‌ها در افغانستان مشغول باشد. پاکستانی‌ها از همان ابتدا با زرنگی خاص هم کمک تسلیحاتی و مواد امدادی خارجی‌ها را به افغانستان مدیریت می‌کردند و هم در تقویت گروه‌هایی که مورد نظرش بودند، تبعیض قایل می‌شد. پاکستان برای آینده افغانستان برنامه داشت. پاکستان می‌خواست که حکومتی در کابل توسط گروه‌های تحت حمایتش روی کار بیاید که دیگر هند در افغانستان جای نداشته باشد. هم‌چنین در برابر هر نوع جنگ با هند در کنار پاکستان همکار باشد. در کل دیگر مزاحمتی از سوی افغانستان، برای پاکستان خلق نشود. عرب‌ها فقط اهداف عاطفی و مذهبی از کمک داشتند و این‌که جوانان آنان در افغانستان سرگرم باشند. اما نه عرب‌ها و نه دنیا نمی‌دانستند که این عرب‌های جوان بعدها به تئوریست‌های مهم بین‌المللی دیگر در جهان بدل خواهند شد. اما خود این جوانان آرام در افغانستان صاحب ایده و مرام بین‌المللی شدند. تنها این گروه (عرب‌های جوان) و پاکستانی‌ها در بحران افغانستان دارای اهداف بلندمدت بودند و اکنون نیز هستند.

### ۳-۴. مرحله چهارم: الحاق افغانستان

هدف شوروی‌ها از نزدیکی به افغانستان و تقویت داود و سپس به قدرت رسانیدن حزب دموکراتیک خلق، الحاق سرزمین افغانستان به خاک شوروی سابق بود. بحث الحاق افغانستان به شوروی سابق در افکار عمومی مردم افغانستان بعد از اشغال خیلی مطرح بود. بعداً این نکته مورد اغفال قرار گرفت. به این نکته وقتی نظرم بیش‌تر جلب شد که گفت‌وگوهای جنرال عبدالقادر را



با اوستینوف، وزیر دفاع، هم‌چنین کرومیکو، وزیر خارجه، و هم‌چنین رئیس امور بین‌الملل حزب کمونیست را در کتاب خاطرات سیاسی عبدالقادر خواندم؛ آن‌جا متوجه شدم که هدف واقعی شوروی‌ها از ارسال نیروی نظامی، کمک‌های بشردوستانه و یا سیاسی به افغانستان نبوده؛ بلکه آنان می‌خواستند با اشغال افغانستان، کشور را به خاک شوروی ملحق سازند. چنان‌که در ابتدای مقاله، به نقل از نویسندگان غربی، نقل شد که یکی از اهداف قدیمی شوروی، گرفتن کشورهای بود که در حاشیه جنوبی کشورش واقع شده‌اند (سجادی، ۱۳۹۷: ۶۸). جنرال قادر<sup>۱</sup> در خاطرات خود، گفت‌وگویش را با وزیر دفاع، وزیر خارجه و رئیس بین‌الملل حزب کمونیست شوروی سابق نقل کرده است. او می‌گوید که من بعد از این که شوروی‌ها مرا از زندان امین نجات دادند، دو هفته از آمدن قوای شوروی سابق در تاریخ ۶ جدی ۱۳۵۸ می‌گذشت. ببرک کارمل و سفیر شوروی در افغانستان مرا برای خواباندن شورش دانشجویان افغان مقیم شوری به خاطر اشغال خاک افغانستان توسط شوروی‌ها به مسکو روان کرد. من از فرصت استفاده کردم و به دیدار وزیر دفاع، خارجه و رئیس بخش بین‌الملل حزب کمونیست رفتم و به آنان گفتم که شما چرا نیروهای نظامی بدون مطالعه به افغانستان ارسال کرده‌اید؟ گفتم: «شما مردم افغانستان را عمیق مطالعه نکرده‌اید. موقعیت جغرافیایی افغانستان را عمیقاً مطالعه نکرده‌اید.» اوستینوف، وزیر دفاع گفت: یعنی چه؟ افغانستان‌شناسان ما بیست سال به شکل مداوم خصلت‌های مردم افغانستان را مطالعه کردند. هر قوم و قبیله را جدا جدا. جنرال قادر در ادامه گفت‌وگو می‌گوید که من به وزیر دفاع گفتم که از طریق رادیو اعلان کنید که «ما دو ماه، سه ماه، چهار ماه، حداکثر شش ماه، مهمان شما هستیم و می‌خواهیم به شما کمک کنیم تا این لمبه [شعله] آتشی که برافروخته شده، خاموش شود و هیچ علاقه‌مندی برای ماندن در افغانستان نداریم. در غیر این صورت عواقب خطرناکی دارد.» (قادر، ۱۳۹۷: ۳۶۴-۳۶۵).

عبدالقادر می‌گوید همین سخنان را به‌صورت صریح به کرومیکو، وزیر خارجه شوروی، هم گفتم: «اما نظرم را قبول نکرد (که اعلان کنند نیروی نظامی‌شان فقط برای چند مدتی در افغانستان مهمان‌اند) با صحبت‌هایم موافقت نمی‌کردند. استدلال می‌کردند که ضرورت بود.» (قادر، ۱۳۹۷:

۱. قابل توجه خوانندگان محترم: حفیظ‌الله امین، جنرال قادر را بعد از دو ماه که از کودتای هفت ثور ۱۳۵۷ گذشته بود، به زندان پل چرخ انداخته بود. در زمانی که روس‌ها افغانستان را در ۶ جدی ۵۸ اشغال کردند، قادر در زندان پل چرخ بود و از تحولات سیاسی برون کاملاً بی‌خبر بوده است.

۲. شاید قادر می‌دانست که لشکر روسیه در هر کشوری که وارد می‌شده، دیگر آن کشور را ترک نمی‌کرد و برای همیشه آن کشور را به روسیه ضمیمه می‌کرد.



۳۶۸). او می‌گوید که برای بیان دیدگاهم به دیدار پنیماروف، رئیس بخش بین‌الملل کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی، رفتم. سالن بزرگ در کنار چهار نفر سرسفید دیگر نشستم. پنیماروف به من گفت: «شما با وزیر دفاع و خارجه ملاقات داشتید؟ با نارضایتی ادامه داد: نظر خاصی داشتند؟» گفتم: «این نظر شخصی من است. این نظر مبتنی بر شناخت عمیق من از مردم و کشورم است. [قادر می‌دانست مردم افغانستان به شدت ضد بیگانه هستند] در آنجا متولد شده‌ام، زندگی کرده‌ام، انقلاب کرده‌ام. با امید بهتر ساختن زندگی و سرنوشت مردم دست به این کار زدم. نمی‌توانم در موردی با شما موافقت نشان دهم که خلاف باورهای من است...» او شروع به سخن کرد که «این چهار نفر را که می‌بینی، پروفیسورهایی هستند که افغانستان را بیش از بیست سال مطالعه کرده‌اند.» (قادر، ۱۳۹۷: ۳۶۸-۳۶۹). قادر اقرار می‌کند که من توانستم هیچ‌یک را متقاعد بسازم که اعلان کنند که نیروهای شوروی برای مدت کوتاه در افغانستان آمده و دوباره بیرون می‌شوند. آنان کارشان را مستند به مطالعات دقیق می‌کردند که سال‌ها روی این پروژه کار کرده‌اند؛ اما تجربه تاریخی نشان داد که آنان در کارشان موفق نبودند.

شوروی‌ها در رسیدن به هدف مهم‌شان که همانا الحاق افغانستان به خاک‌شان بود، ناکام ماندند. آن‌ها با تمام تجهیزات سنگین و اردوی قدرتمند جهانی و عملیات‌های سنگین، موفق نشدند آتش قیام‌های مردمی را خاموش گردانند؛ مردم افغانستان پلان شوروی‌ها را ناکام ساختند و کشورشان را از ملحق شدن به شوروی سابق حفظ کردند؛ اما به چه قیمت و به چه بهایی؟ سال‌های بعد و نسل‌های آینده در این مورد بهتر قضاوت خواهند کرد. شوروی‌ها بالاخره مجبور شدند که در سال ۱۳۶۶ نیروهایش را از افغانستان خارج سازند و دولت و حزب دموکراتیک خلق را به حال خودشان رها کنند.

## نتیجه‌گیری

۱. از ابتدا تا انتهای تحقیق، معلوم شد که چرخش استراتژیک حزب دموکراتیک خلق در سیاست خارجی و انتخاب شوروی سابق به‌عنوان دوست و شریک استراتژیک افغانستان، نه مورد مطالعه دقیق حزب دموکراتیک قرار داشت و نه شوروی. شوروی‌ها بیش‌تر جنبه‌های تخنیکی کار را ارزیابی کرده بودند مبنی بر این‌که چگونه، در طی چند سال و با چه ابزارهایی افغانستان را به دست بیاورند؟ آنان واکنش مردم را در برابر



حزب دموکراتیک و هم‌چنین ضدیت مردم افغانستان را با اندیشه کمونیسم اصلاً درست نسنجیده بودند. هم‌چنین واکنش‌های جهانی را نیز در محاسبه خود نگنجانده بودند.

۲. حزب دموکراتیک خلق نه‌تنها به آمال ترقی‌خواهی برای مردم افغانستان نرسید؛ بلکه سبب فروپاشی نظام سیاسی، اجتماعی و اقتصادی این کشور شد و افغانستان را به ویرانه‌ای تبدیل کرد. با این تحقیق شاید این فرضیه «که افغانستان مرکز گسل وحشتناک در منطقه جنوب‌غرب آسیاست و محل تلاقی تمدن‌ها و منافع ابرقدرت‌ها بوده» ثابت شده باشد و بحران چهار دهه افغانستان گویای آن است.

۳. نه شوروی‌ها و نه حزب دموکراتیک خلق، پیامدهای چرخش استراتژیک در سیاست خارجی افغانستان را اصلاً مطالعه نکرده بودند. آنان فکر نمی‌کردند که افغانستان بلای جان هردوی‌شان شود و این کشور به کانون نیم‌قرن بحران در جهان و محل تلاقی و زورآزمایی دو ابرقدرت در پایان قرن گذشته و در ابتدای قرن بعدی مبدل شود. اصلاً تصور نکرده بودند که افغانستان به مرکز تربیت تروریسم بین‌المللی تبدیل و زمینه‌ساز برخورد تمدن‌های سه‌گانه شود. هم در جنگ دوران مجاهدین با حزب دموکراتیک و هم در جنگ‌های فعلی این فرضیه «که به همان تناسب که دولت‌ها سیاست کشور را در اختیار قدرت‌های جهانی قرار می‌دهند، گروه‌های اسلام‌گرا اراضی و مردم را در اختیار پاکستان و گروه‌های خارجی حامی خود قرار می‌دهند» ثابت می‌شود.

۴. سیاست‌مداران و هم‌چنین احزاب سیاسی به فرهنگ، تاریخ و سنت‌های اجتماعی در انتخاب راه‌های سیاسی‌شان باید عمیقاً توجه کنند؛ در غیر این صورت، فاجعه عمیق در راه آنان خواهد بود. گروه‌هایی که فعلاً به دنبال ارتباطات سیاسی با شوروی‌ها و جلب کمک‌های نظامی از آن کشورند، بدانند که قبلاً چنین تجربه‌ای را حزب دموکراتیک خلق افغانستان انجام داده و ثمره‌اش بحران ۴۰ ساله اخیر کشور است. این نتیجه‌گیری این فرضیه را «که افغان‌ها به شدت بیگانه‌ستیزاند.» تأیید می‌کند.

۵. سؤالاتی که در ابتدای تحقیق طرح گردید، سؤالاتی است که فراروی هر نیروی سیاسی - اعم از طالبان و گروه‌های دیگر - باید قرار گیرند و جواب‌های قانع‌کننده‌ای برای آن‌ها باید داشته باشند و الا هم خودشان و هم کشور را به فاجعه سوق خواهند داد.



۶. خوشبینی بیش از اندازه اعضای جوان و ناپخته حزب دموکراتیک خلق به شوروی‌ها، بدون این‌که به عواقب روابط خود بیندیشند، زمینه را برای بحران نیم‌قرن اخیر افغانستان فراهم ساخت. آنان از نقشه‌های عمیق شوروی سابق بی‌خبر بودند. شوروی‌ها در یک برنامه‌ریزی کلان، آنان را چند تکه کرده بودند. هرکدام از اعضای کلان حزب دموکراتیک که اندکی تحلیل درست از اوضاع پیدا می‌کردند، شوروی‌ها آنان را از میان برمی‌داشتند؛ چنان‌که میر اکبر خیبر را چنین کردند.

۷. حزب دموکراتیک خلق و رهبران آن در برابر تاریخ و وجدان‌های انسانیت، نسبت به اعمال‌شان در افغانستان در نابودی نظام مستقر و کشاندن افغانستان در کام قدرت‌های جهانی باید پاسخ‌گو باشند؛ همان‌گونه که گروه‌های اسلام‌گرا نیز پاسخ‌دهنده اعمال‌شان در چهار دهه گذشته باید باشند.

۸. پاکستان در ۴۰ سال بحران افغانستان دارای پلان و برنامه بوده است. در دوران اشغال افغانستان، پاکستان آباد و افغانستان ویران شد. این کشور اکنون نیز تلاش دارد تا معادله را به نفع خودش تغییر دهد؛ بنابراین، افغان‌ها باید از این خواب‌گران بیدار شوند.

## بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۴



## منابع:

۱. آرئی، جورج (۱۳۸۲)، افغانستان گذرگاه کشورگشایان، ترجمه میر محمدیوسف علی و حبیب‌الرحمن هاله، کابل، انتشارات میوند، چاپ سوم.
۲. روا، الیور (۱۳۶۹)، افغانستان، اسلام و نوگرایی سیاسی، ترجمه ابوالحسن سرو قد مقدم، مشهد، آستان قدس رضوی، چاپ اول.
۳. سالنامه کابل، سال ۱۳۵۸.
۴. سجادی، عبدالقیوم (۱۳۹۷)، سیاست خارجی افغانستان، کابل، خاتم النبیین (ص).
۵. سعادت، عوض علی (۱۳۹۶)، تاریخ تحولات سیاسی افغانستان معاصر، کابل، انتشارات بنیاد اندیشه، چاپ اول.
۶. شرق، محمدحسن (۱۳۷۰)، کرباس‌پوش‌های برهنه‌پا، کابل، انتشارات میوند.
۷. طنین، ظاهر (۱۳۸۴)، افغانستان در قرن بیستم. تهران، انتشارات عرفان.
۸. عبدالقادر (۱۳۹۲)، خاطرات سیاسی جنرال عبدالقادر در گفت‌وگو با دکتور پرویز آرزو، بنیاد فرهنگی - خدماتی هرات باستانی، چاپ اول.
۹. پنجشیری، غلام‌دستگیر (بی‌تا)، ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان، ج ۱ و ۲، پیشاور، بی‌نا، چاپ اول.
۱۰. فرهنگ، میر محمدصدیق (۱۳۷۱)، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۲، قم، صحافی احسانی.
۱۱. کشتمند، سلطانعلی (بی‌تا)، یادداشت‌های سیاسی و رویدادهای تاریخی، دو جلدی، پیشاور.
۱۲. گریگوریان، وارتان (۱۳۹۶)، ظهور افغانستان نوین، ترجمه علی عالمی کرمانی، تهران، انتشارات عرفان، چاپ سوم.
۱۳. هاپکرک، پتر (۱۳۷۹)، بازی بزرگ، ترجمه رضا کاشانی، تهران، انتشارات نیلوفر، چاپ اول.
۱۴. هی‌من، آنتونی (۱۳۶۷)، افغانستان در زیر سلطه شوروی، ترجمه اسدالله طاهری، تهران، انتشارات شباویز، چاپ سوم.

